

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هفدهم ۹۸/۰۸/۱۸

موضوع: مقایسه مقام علمی امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) با «خلفاء» (۵)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله واللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله.

پرسش:

نظر اهل سنت در مورد عصمت انبياء چیست؟

پاسخ:

کلاً آنها عصمت را در وحی می‌دانند. عصمت از دیدگاه آنها فقط در حوزه وحی است، می‌گویند پیغمبران در مسئله وحی معصوم هستند و در غیر مسئله وحی هیچ عصمتی ندارند. البته با قضیه «غرائیق» عصمت در وحی را هم زیر سوال بردند.

اهل سنت معتقدند که پیامبران در انتقال وحی از خدا به مردم معصوم هستند و آنجا اشتباه نمی‌کنند و در غیر این صورت نه. در مسائل عادی شاید اشتباه هم بکنند. همان‌طوری که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مورد قضیه نخل که نخل دارها گرده افشانی می‌کردند، پیغمبر فرمود این کار را نکنید، آنها دود ندادند و آن سال خرماها به هم ریخت. پیغمبر فرمود شما در امر دنیا با نظر خودتان کارها را انجام دهید و در مسائل دینی از من تبعیت کنید.

پرسش:

در بعضی روایتهاست که فقهای شیعه، فتوا به قتل امام زمان می دهند؛ جریانش چیست؟

پاسخ:

مشخص است! وقتی امام زمان بیاید دکان یک عده را ببندد، آنها حاضر هستند برای جلوگیری از بسته شدن دکان هایشان هر کاری بکنند. یکی از چیزهای که ما درباره امام زمان از خداوند می خواهیم:

«و تَبَثْنَا عَلَىٰ مُتَابِعَتِهِ وَ اجْعَلْنَا فِي حِزْبِهِ وَ اَعْوَانِهِ وَ اَنْصَارِهِ وَ الرَّاٰضِيْنَ بِفِعْلِهِ»

کمال الدین و تمام النعمة، ابن بابویه، محمد بن علی، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، ج ۲، ص ۵۱۳،

ح ۴۳

خدا آقای «بهجت» را بیامرزد، ما یک سال خدمت ایشان جلسه خصوصی داشتیم، ایشان خیلی روی این تکیه داشت که هنگام صلوات فرستادن بگویید «اللهم صلی علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و فرجنا بهم» بعد می فرمود که معلوم نیست حضرت بیاید برخوردش با ما چطوری خواهد شد؟ یک آقای را ما از جمیع الجهاد الگو برای خودمان قرار دادیم، حضرت ولی عصر بیاید بگوید من این آقا را قبول ندارم، ما چه کار خواهیم کرد؟ خیلی سخت است.

البته واژه‌ای که در بعضی از روایات است، کلمه «مفتی» دارد! واژه «مفتی» از مصطلحات وهابی‌ها و اهل سنت است و شیعه به هیچ وجه به فقهاء، «مفتی» نمی گوید.

در بعضی از روایتهای دارد که دشمنان حضرت، از «مکه» و «مدینه» و «کوفه» و «ری» هستند، مراد از «ری» شاید کل «تهران» یا «ری» باشد.

ما باید یکی از دعاهایمان «الراضین بفعله» باشد؛ یعنی ما این چنین باشیم که اگر حضرت ولی عصر آمد و گفت «قزوینی» را قبول ندارم، ما دلمان نشکند و ناراحت نشویم.

تعبیری که حضرت سجاد (سلام الله علیه) در دعای «ابو حمزه ثمالی» دارد خیلی تعبیر عجیبی است:

« وَ إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ عِزَّتِكَ وَ جَلَالِكَ ... لَئِنْ أَدْخَلْتَنِي النَّارَ لَأُخْبِرَنَّ أَهْلَ النَّارِ بِحُبِّي لَكَ »

مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، طوسی، محمد بن الحسن، ناشر: مؤسسة فقه الشيعة - بيروت، ج ۲،

ص ۵۹۶

حضرت می فرماید در آتش هم من را ببری آن جا از دست تو ناراحت نمی شوم، بلکه به تمام مردم اهل جهنم می گویم خدا دوستت دارم.

یا می فرماید:

«إِلَهِي لَوْ قَرَّتْنِي بِالْأَصْفَادِ وَ مَنَعْتَنِي سَيْبَكَ مِنْ بَيْنِ الْأَشْهَادِ وَ دَلَّكَ عَلَى فَضَائِحِي عُيُونَ الْعِبَادِ وَ أَمَرْتَ بِي إِلَى النَّارِ وَ حُلْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْأَبْرَارِ مَا قَطَعْتُ رَجَائِي مِنْكَ وَ مَا صَرَفْتُ تَأْمِيلِي لِلْعَفْوِ عَنْكَ وَ لَا خَرَجَ حُبُّكَ مِنْ قَلْبِي»

مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، طوسی، محمد بن الحسن، ناشر: مؤسسة فقه الشيعة - بيروت، ج ۲،

ص ۵۹۰

اگر ما به این مرحله از ایمان برسیم؛ یعنی واقعاً خدای عالم ما را در آتش جهنم ببرد با دشمنان اهل بیت و دشمنان خودش محشور کند، باز محبت خدا از دل ما بیرون نرود!

بعضی‌ها « بِحُبِّي لَكَ » را اینگونه معنا می‌کنند که یعنی من دوست خدا بودم با این حال من را وارد جهنم کرد، آبرو ریزی می‌کنم؛ نه، نمی‌خواهد بگوید آبرو ریزی می‌کنم؛ می‌گوید همان جا هم داد می‌زنم آی مردم من خدا را دوست دارم!

حضرت ولی‌عصر (ارواحنا لتراب مقدمه الفداه) آمد، خود ما را کنار زد، ما از دست حضرت ناراحت نشویم و تسلیم محض باشیم. البته باید از خدای عالم بخواهیم آن صحنه را برای ما نیاورد. خیلی صحنه ناجوری است؛ یعنی مایی که جلوی مردم و زن و بچه و... آبرو داریم یک دفعه حضرت بیاید و ورق بر گردد خیلی سخت است. غرض این است که فرج حضرت ولی‌عصر قیامت است!

(خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ)

(این واقعه) گروهی را پایین می‌آورد و گروهی را بالا می‌برد!

سوره واقعه (۵۶): آیه ۳

بالا بالاها پایین می‌آیند و پایینی‌ها بالا می‌روند!

پرسش:

«افسانه غرائیق» را اهل سنت چگونه توجیه می‌کنند؟

پاسخ:

می‌گویند آن‌جا شیطان آمد به زبان پیغمبر یک آیه‌ای را نازل کرد، خدای عالم پیغمبر را متوجه کرد که این آیه ما نیست و این القائات شیطان است. «ابن حجر» روایتش را در «فتح الباری» تصحیح کرده، خود «ابن تیمیه» هم آورده. در مورد قضیه «غرائیق» غوغایی است و آبرو و حیثیتی برای این‌ها نگذاشته است.

پرسش:

داستان مناظره شما با آقای عابدینی به کجا رسید!؟

پاسخ:

قرار شده است که روز پنجشنبه باشد. البته نظر من این بود که چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه سه روز پشت سر هم باشد، چون ما حرف زیاد داریم و در یکی دو جلسه این حرف‌ها تمام نمی‌شود. نظر من این است که قضیه، قضیه خیلی دوستانه باشد و حالت چالشی نشود تا ایشان متقاعد بشود و حرف‌هایش را بر گرداند.

البته با توجه به صحبت‌های که من با ایشان داشتم، احساس می‌کنم که ایشان خیلی معاند نیست، برخلاف طیف «مشهدی»‌ها که خیلی معاند هستند!

من برای آقای «احمد درایتی» نوشتم شما در این گروهی که دارید، کارتان اهانت به اهل بیت و شیعه و مقدسات شیعه است. واقعاً اگر راست می‌گویید و در عقیده خودتان صادق هستید و در این دین از پیش خود ساخته، ملتزم هستید، ما حاضر هستیم با شما در یک جمع علمی در مدرسه «فیضیه قم» یا «مروی مشهد» مناظره کنیم.

ایشان بعد از یک ساعتی جواب داد که برای مناظره آماده هستیم، البته من ۹۹ درصد احتمال می‌دهم این‌ها دروغ می‌گویند. این‌ها خیلی هتاک هستند؛ من گروه شیعی به این هتاک‌گی در عمرم ندیدم؛ حتی «مصطفی طباطبائی» که خط دهنده این‌ها هست، از این‌ها مؤدب‌تر است؛ این‌ها نسبت به معصومین، نسبت به سنت، نسبت به مراجع خیلی زیاد هتاک هستند!

پرسش:

«مصطفی طباطبائی» استاد این‌ها است!؟

پاسخ:

بله، عمدتاً این‌ها از «مصطفی طباطبائی» خط گرفتند. در سایت‌هایش هم من در رابطه با بحث امامت نگاه می‌کردم، «درایتی» شاید بیش از بیست تا پیام در رابطه با آیات امامت گذاشته بود، دیدم عمده بحثی که آن‌جا دارد حرف‌های «طباطبائی» را کپی کرده و خودش چیز جدیدی ندارد و هر چه او گفته او هم این‌جا آورده است. حتی در یک مورد نوشته بود که حضرت امیر فرمود: "اگر چنان‌چه امیر و حاکم از دنیا رفت مسلمان‌ها موظف هستند قبل از هر کاری، برای خودشان حاکم معین کنند"

این عبارت، یک مقداری برایم غریب بود و آدرس هم نداده بود. همه حرف‌ها را از «نهج‌البلاغه» و کتب دیگر آدرس داده بود؛ ولی این مطلب را آدرس نداده بود.

شاید نیم ساعتی از من وقت گرفت و من در جاهای مختلف جستجو کردم، دیدم این عبارت را «سید ابوالفضل برقی» در کتاب «تضاد مفاتیح با قرآن» آورده که امیرالمؤمنین فرمود: "حاکمی از دنیا رفت قبل از هر چیز مسلمانان باید حاکم معین کنند" دیدم ایشان هم از مفسر عالیقدر!! «مصطفی طباطبائی» نقل می‌کند و آدرس هم نمی‌دهد!!

آثار «طباطبائی» را تا حدودی داشتیم و کار هم کردیم؛ ولی این‌که آثار ایشان به صورت «ورد» در اختیار ما باشد نبود، من یک مقداری جستجو کردم تا ببینم قضیه چیست؟ چون «طباطبائی» بی‌حساب حرف نمی‌زند دروغ نمی‌گوید و افتراء به امام نمی‌زند.

در این فکر بودم که کجای روایت است که حاکم از دنیا رفت مردم بیایند برای خودشان حاکم انتخاب کنند، بعد هم می‌گویند پس معلوم می‌شود که امامت انتخابی است نه انتصابی!

من نیم ساعتی حسابی کلافه شدم چون متن فارسی دست آدم است خیلی سخت است باید الفاظ عربی درست کرد و جستجو کرد تقریباً چهل واژه درست کردم و بررسی کردم دیدم بله در کتاب «سلیم بن قیس» هم است که امام می‌فرماید: "اگر حاکمی از دنیا رفت وظیفه مردم این است..."

دیدم این مطلب در نامه‌ای است که امیرالمؤمنین به «معاویه» می‌نویسد و از باب الزام خصم است. حضرت در اینجا می‌فرماید: "اگر بناست مردم حاکمی معین کنند حاکمی معین کنند که عادل و عارف به خدا و چه و چه باشد."

حضرت صفاتی را می‌شمارد که غیر از معصوم احدی همچنین صفتی را ندارد. می‌فرماید اگر حاکم مُرد، حاکم معین کنند، ولی نه هر کسی را، بلکه باید یک ویژگی داشته باشد.

خود حضرت در پایان می‌گوید: "این صفات برای حاکم، بنابراین است که مردم بخواهند کسی را معین کنند، اما من علی، منتخب خدا و پیغمبر هستم."

شما خیانت را ببینید. ذیل روایت می‌گوید اما من علی منتخب خدا و پیغمبر هستم؛ ولی شما اگر می‌خواهید بگویید حاکم، انتخابی است و انتخاب می‌کنیم، باید این ویژگی‌ها را داشته باشد!

البته این نامه در «نهج البلاغه» نیست، نامه امیرالمؤمنین به «معاویه» در کتاب «سلیم بن قیس» به طور مفصل آمده و در کتاب‌هایی مانند «احتجاج طبرسی» و «بحار» مرحوم «علامه مجلسی» هم آمده است.

پرسش:

«طباطبائی» کتاب هم نوشته است؟ در نوشته هایش به چه چیزی استناد می‌کند!؟

پاسخ:

الی ماشاء الله کتاب دارد! پی دی اف کتاب‌هایش را زیاد داریم. ایشان فقط به قرآن استناد می‌کند. البته آن‌جاهایی که به نفع‌شان است سراغ «نهج‌البلاغه» و کلمات امیرالمؤمنین هم می‌روند، آن‌جاهای که به ضررشان است نه.

چون این‌ها معتقد هستند که سنّت، حجت نیست و فقط قرآن حجت است. ما غیر از قرآن روایات را قبول نداریم. زیرا قرآن، «قطعاً الصدور» است و حدیث «ظنی الصدور» است. خدا فرمود که از ظنی الصدور تبعیت نکنید!

(إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا)

(در حالی که) گمان، هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌سازد (و به حق نمی‌رساند)

سوره یونس (۱۰): آیه ۳۶

این آقایان کلاً مبنایشان این است، ولی در عمل، این‌طوری نیستند. من به دوستان گفتم رساله سطح ۳ «درایتی» را به ما بدهند؛ چون در موضوع «فقه و اصول» رساله نوشته. باید ببینیم ایشان در این رساله‌اش به روایات استناد کرده یا نکرده؟

پرسش:

چه عواملی باعث می‌شود چنین افرادی پیدا بشوند و با تفکر و ارزش‌های شیعی مقابله کنند؟

پاسخ:

این‌ها عوامل مختلفی دارد، بعضی‌ها تحت تأثیر تبلیغات قرار می‌گیرند. یعنی یک مقاله‌ای می‌بیند تحت تأثیر او قرار می‌گیرد؛ بعضی‌ها هستند روحیه روشنفکری دارند و می‌خواهند یک چیز جدیدی را بر خلاف آنچه که در تاریخ بوده و در جوامع حوزوی است بیاورند و مطرح کنند.

بعضی‌ها هم مثل «برقعی» و «ملکیان» و... هستند که عُنْده دارند و مشخص است که آدم‌های عقده‌ای هستند. یعنی یک جا دم‌شان زیر پای عده‌ای مانده، دم‌شان از وسط قطع شده و یک عقده در دل‌شان است، می‌خواهند عقده خود را خالی کنند؛ حال عقده را برای حوزه نمی‌تواند خالی کند، می‌آید به معتقدات حوزه، عقده‌اش را خالی می‌کند.

پرسش:

«ملکیان» همان «مصطفی ملکیان» است که استاد فلسفه است؟

پاسخ:

بله، البته بعضی‌ها فتوا به ارتدادش دادند، ایشان حرف‌های چرند زیاد دارد، اتفاقاً «مصطفی ملکیان» هم گاهاً پیام می‌گذارد.

پرسش:

نظر شما درباره آقای «سید کمال حیدری» چیست؟

پاسخ:

«سید کمال حیدری» این‌طوری نیست. یعنی لنگه کفش «سید کمال حیدری» هزار شرف پیش این‌ها دارد.

من چند شب قبل منزل ایشان رفتم کار داشتم؛ چون «مصطفی طباطبائی» داشت آن جا می‌رفت که ایشان را سیدش کند؛ ما با خبر شدیم و یک ساعت آن جا بودیم. به او گفتم شما یک بحثی را مطرح می‌کنید. ده تا شبهه در یک جلسه مطرح می‌کنید، بعد فردا جواب می‌دهید. چرا همچنین کاری می‌کنید؟ شما یک شبهه مطرح کنید همان جا هم جواب بدهید، مطرح هم می‌کنید، بگوئید این طوری شبهه کردند، نه اینکه خودتان قاطعانه القاء کنید!

گفت: من اشتباه کردم و بعد از این چنین نخواهم کرد و من هر شبهه‌ای را مطرح کنم، همان جا جوابش را می‌دهم.

وقتی یک کسی این طور قبول دارد، حسابش از دیگران جداست. ده‌ها مورد بوده از این کلیپ‌ها پخش کردند، ما از ایشان خواستیم خلافتش را ضبط کند به ما بدهد، این هم عین هر چه ما گفتیم را قبول کرد و انجام داد. والله یک مورد نبود بگوئیم این کارت اشتباه بوده اصلاح کن و ایشان اصلاح نکرده باشد.

دیگر از این بهتر! ما دنبال چه می‌گردیم؟ ما هَیْ انگلک کنیم و به دامن وهابیت هلش بدهیم، به اندازه کافی داریم «حسین مؤید» و «موسوی» و... هستند «من به الکفایه» حوزه به وهابی‌ها داده چیز جدیدی لازم نیست ما بدهیم.

آغاز بحث...

ما در رابطه با این قضیه که مصدر تشریح، اهل بیت باشد یا صحابه باشد، مطالبی را عرض کردیم. این مسئله، اولین مابه‌الامتیاز تفکر شیعه و اهل سنت است. بحث‌مان هم بحث علمی است و قصد اهانت به کسی را نداریم.

گفتیم خلیفه اول آقایان، آخر عمرش نسبت به نه قضیه اظهار تأسف می‌کند و می‌گوید چند تا کار انجام دادم، ای کاش انجام نداده بودم و چند تا کار انجام نداده بودم ای کاش انجام داده بودم و چند تا سوال می‌خواستم بکنم و نکردم؛ از جمله از آن‌ها:

«وَوَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ عَنْهُمْ فَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ سَأَلْتُهُ فَيَمُنُّ هَذَا الْأَمْرُ فَلَا يُتَارَعُهُ أَهْلُهُ»

ای کاش از پیامبر می‌پرسیدم که بعد از تو خلافت به عهده چه کسی است؟

«وَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ سَأَلْتُهُ هَلْ لِلْأَنْصَارِ فِي هَذَا الْأَمْرِ سَبَبٌ»

المعجم الكبير، اسم المؤلف: سليمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم الطبراني، دار النشر: مكتبة الزهراء -

الموصل - ١٤٠٤ - ١٩٨٣، الطبعة: الثانية، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي؛ ج ١، ص ٦٢، ح ٤٣

نکته‌ای که دوستان یک مقداری اصرار داشتند ما بیشتر توضیح بدهیم عبارت «ذهبی» است که من عین عبارت ایشان را بیاورم که خیلی زیباست. «تاریخ اسلام ذهبی» جلد ٣، صفحه ١١٧ و ١١٨ ایشان نقل می‌کند که ابوبکر می‌گوید: "من برای سه چیز تأسف می‌خورم که انجام دادم، یکی از آن‌های که تأسف می‌خورم چرا به خانه حضرت زهرا دستور هجوم دادم؟"

«ووددت أني يوم أتيت بالأشعث أسيراً ضربت عنقه»

روزی که «اشعث» را به عنوان اسیر آوردند ای کاش بلافاصله دستور می‌دادم گردنش را بزنند ولی نزدم!

تاریخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام؛ اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي

الوفاة: ٧٤٨هـ، دار النشر: دار الكتاب العربي - لبنان / بيروت - ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م، الطبعة: الأولى، تحقيق:

د. عمر عبد السلام تدمري، ج ٣، ص ١١٨

پرسش:

این «اشعث» همان «اشعث بن قیس» است!؟

پاسخ:

بله «اشعث ابن قیس» مشهور است که خودش هم خواهر زاده ابوبکر است. ایشان یک پسرش «محمد» است که در قتل «هانی» و «حضرت مسلم» نقش داشت. «اشعث» از کسانی بود که امیرالمؤمنین را مجبور به پذیرش حکمیت کرد، البته «اشعث» یک زمانی از هم از طرف حضرت امیر، حاکم «آذربایجان» بود و یک مسجدی هم در «اردبیل» ساخت.

همان زمان که حاکم «آذربایجان» بود با «معاویه» مکاتباتی داشت، «معاویه» تصمیم گرفت که او را جذب کند و خودش هم تمایل داشت به «معاویه» بپیوندد، ولی افراد «قبیله گنده» گفتند او مایه ننگ برای قبیله ما است و او منصرف شد.

طبق نقل «یعقوبی» ایشان در قتل امیر المؤمنین هم سهیم بود. «ابن ملجم» که به «کوفه» آمد، یک ماه در خانه این خبیث بود، شمشیرش را تیز می‌کرد و با زهر سیراب می‌کرد. فرزندى به نام «محمد» دارد که از همسرش «ام فروه» است که خواهر ابوبکر است. این «محمد» در قتل «حجر بن عدی»، «هانی ابن عروه»، دست داشت. فرزند دیگرش «قیس» است که نامه به امام حسین نوشت و امام را به «کربلا» دعوت کرد، بعد نامه را انکار کرد و به سپاه «شام» پیوست.

بعد از شهادت امام حسین کسی که پیراهن حضرت را از تنش در آورد و غارت کرد این شخص بود. دخترش هم «جعده» قاتل حضرت امام حسن بود. چه خانواده با شرفی!؟!!

پرسش:

«عثمان الخمیس» می گوید چرا شما به ابوبکر اهانت می کنید؟ ابابکر از نسل خود، دختری به نام «ام فروه» دارد که مادر امام صادق (علیه السلام) است.

پاسخ:

شبهه شما درباره این روایت است که امام صادق فرموده باشد:

«وَلَقَدْ وَلدَنِي أَبُو بَكْرٍ مَرَّتَيْنِ»

کشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة): نویسنده: اربلی، علی بن عیسی، محقق / مصحح: رسولی

مجلات، هاشم، ناشر: بنی هاشمی - تبریز، ج ۲؛ ص ۱۶۱

اولاً این روایت در هیچ کتاب شیعه نیامده و فقط «کشف الغمه» دارد، و «کشف الغمه» هم از یکی از علمای اهل سنت به نام «جَنَابِذِي» نقل می کند و آن هم از اعلام اهل سنت است و سندی هم که در کتب اهل سنت آمده، عمده آن در کتاب «تهذیب الکمال مزی» است و تمام سندهایش ضعیف است.

سوماً این که امام صادق (سلام الله علیه) بارها می فرمود من به نسبم به پیغمبر هیچ افتخار نمی کنم؛ ولی به این که این پیغمبر، پیغمبر من بوده تابع او هستم این مایه افتخار من است.

لذا اگر این روایت صحیح باشد، جد پدر ابوبکر هم کافر بوده پس حضرت باید به آن ها هم افتخار کند! «وَلَدَنِي أَبُو بَكْرٍ»؛ یعنی حضرت به «ابی قحافه» پدر ابی بکر هم که کافر بوده باید افتخار کند. اضافه این روایت اصلاً با منطق اهل بیت نمی سازد.

مرحوم «سید جعفر مرتضی» جواب داده که اصلاً همچنین چیزی نیست و «ام فروه» نوه ابوبکر نیست و این ها دارند دروغ می گویند.

در هر صورت...

ابوبکر حسرت می خورد و می گوید چرا «اشعث» را نکشتم؟ ای کاش همان جا گردنش را می زدم. بعد می گوید روزی که «فجاه سلمی» را آوردند من دستور دادم آتشی در «بقیع» روشن کردند و زنده زنده او را سوزاندم؛ ای کاش او را زنده نمی سوزاندم. یا آزادش می کردم یا شیرین او را به قتل می رساندم.

بعد می گوید وقتی «اشعث بن قیس» را به عنوان اسیر آوردند.

«أُطْلِقَ وَنَاقَهُ»

او را با طناب بسته بودند باز کرد.

«وَزَوَّجَهُ أُخْتَهُ»

خواهرش را هم به عقدش در آورد.

«فَاخْتَرَطَ سَيْفَهُ وَدَخَلَ سُوقَ الْإِبِلِ فَجَعَلَ لَا يَرَى جَمَلًا وَلَا نَاقَةً إِلَّا عَزَقَبَهُ وَصَاحَ النَّاسُ

بعد از این «اشعث ابن قیس» شمشیرش کشید وارد بازار شتر شد هر شتری را می دید پی می کرد.

مردم فریاد بر آوردند:

«كَفَرَ الْأَشْعَثُ»

وقتی قضیه تمام شد گفت:

« وَاللَّهِ مَا كَفَرْتُ وَلَكِنْ زَوَّجَنِي هَذَا الرَّجُلُ أُخْتَهُ »

من با خواهر خلیفه مسلمین ازدواج کردم!

المعجم الكبير، اسم المؤلف: سليمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم الطبراني، دار النشر: مكتبة الزهراء -

الموصل - ١٤٠٤ - ١٩٨٣، الطبعة: الثانية، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي؛ ج ١، ص ٢٣٧

می گوید اگر من در محل خودم بودم یک ولیمه مفصلی می دادم، این شترهایی که من پی کردم اینها را نحر کنید و بیاید پول شترها را از من بگیرید و غذا درست کنید و همه بخورید!

قضیه « فجائه سُلمی » به اینگونه است که ایشان پیش ابوبکر آمد گفت من تصمیم دارم با «مرتدین» قتال کنم. مراد از «مرتدین» یعنی امثال «مالک ابن نویره» بود. ابوبکر، سلاح، مرکب شتر و اسبی در اختیار اینها قرار داد.

«سُلمی» رفت و مسلمان و کافر، همه را از دم کشت، به هر کس می رسید می کشت و اموالش را هم تصرف می کرد. خبر به ابوبکر دادند، او یک جیشی را برای قتالش فرستاد، «سُلمی» وقتی دید جیشی از طرف ابوبکر آمده به فرماندهش گفت:

«أنت أمير أبي بكر وأنا أميره ولم أكفر، فقال: إن كنت صادقاً فألق السلاح، فألقاه، فبعث به إلى أبي بكر»

تو فرمانده ابوبکر هستی من هم فرمانده اش هستم من کافر نشدم، گفت اگر راست می گویی اسلحه ات را بیانداز. اسلحه اش را انداخت او را دستگیر کردند پیش ابوبکر فرستادند.

ابوبکر هم دستور داد:

«بتحريقه بالنار وهو حي»

مجموعه رسائل في التوحيد والإيمان؛ اسم المؤلف: محمد بن عبد الوهاب الوفاة: ١٢٠٦ هـ، دار النشر:

مطابع الرياض - الرياض، الطبعة: الأولى، تحقيق: فضيلة الشيخ إسماعيل بن محمد الأنصاري، ج ١، ص

ولذا ابوبکر می‌گوید ای کاش من همچنین کاری انجام نمی‌دادم، یا او را گردن می‌زدم یا آزادش می‌کردم. این نکته‌ای است که آقای ابوبکر در آخر عمرش از نه تا مسئله‌ای که آرزو می‌کند، ای کاش من گفته بودم، ای کاش سوال کرده بودم، ای کاش نکرده بودم، این هم یک موردش است.

مورد دیگری که در رابطه با جهل ابوبکر به احکام است، این است که از او در رابطه با میراث «جدّه» سوال می‌کنند می‌گوید:

«ما لَكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ شَيْءٌ»

عزیزان قشنگ دقت کنند! اولین شرط حاکم اسلامی علم به کتاب الله است و کتاب الله هم دست همه مردم است.

بعد می‌گوید:

«وما عَلِمْتُ لَكَ فِي سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئًا»

در سنت پیغمبر هم آنچه که من می‌دانم حقی برای شما نیست!

«فَأَزِجِي حَتَّى أَشَأَلَ النَّاسَ»

حتی من بروم از مردم سوال کنم امیر المؤمنین می‌گوید:

سنن ابن ماجه؛ اسم المؤلف: محمد بن يزيد أبو عبدالله القزويني الوفاة: ٢٧٥، دار النشر: دار الفكر -

بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ج ٢، ص ٩٠٩، باب ميراث الجدّة، ح ٢٧٢٤

شما ببینید امیر المؤمنین (سلام الله علیه) می‌فرماید:

«سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي»

نهج البلاغة (للصباحي صالح)؛ نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق /

مصحح: فیض الاسلام، ص ۲۸۰

بعد می گوید:

«فَسَأَلَ النَّاسَ فَقَالَ الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ حَضَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ أَغْطَاهَا الشُّدُسُ»

ببینید عالم و فقیه و مفتی اش «مغیره ابن شعبه» شده است! می گوید ما در پیش پیغمبر بودیم «جده» آمد پیغمبر به او سدس داد.

«فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ هَلْ مَعَكَ غَيْرُكَ»

غیر از خودت شاهی هم داری؟

یعنی ابوبکر حتی شهادت یک صحابه را هم نپذیرفت. اینها که می گویند صحابه «کلهم عدول» گفتند این شاید دروغ بگوید آیا شاهی هم داری یا نه؟

«فَقَامَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ مِثْلَ مَا قَالَ الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ فَأَنْفَذَهُ لَهَا أَبُو بَكْرٍ»

رفت «محمد ابن مسلمه انصاری» را آورد او گفت بله پیغمبر همچین کاری کرد و یک ششم را داد.

«ثُمَّ جَاءَتْ الْجَدَّةُ الْأُخْرَى مِنْ قِبَلِ الْأَبِ إِلَى عُمَرَ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا»

در زمان عمر، جده دیگرش یعنی جد پدری پیش عمر آمد و میراث خواست.

«فَقَالَ مَالِكٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ شَيْءٌ وَمَا كَانَ الْقَضَاءُ الَّذِي قَضَى بِهِ إِلَّا لِغَيْرِكَ وَمَا أَنَا بِزَائِدٍ فِي الْفَرَائِضِ

شَيْئًا وَلَكِنْ هُوَ ذَلِكَ الشُّدُسُ»

من چیزی نه اضافه و نه کم می کنم این یک ششم است

«فَإِنْ اجْتَمَعْتُمْ فِيهِ فَهُوَ بَيْنَكُمْ»

اگر با هم رفاقتی می‌خواهید، یک ششم را تقسیم کنید، یعنی هر کدام یک دوازدهم، یعنی برخلاف قرآن که می‌گوید:

(فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الشُّدُسُ)

سهم هر کدام، یک ششم است!

سوره نساء (۴): آیه ۱۲

می‌گوید نه، یک سدس برای دو نفرتان!!

«وَأَيُّكُمْ خَلَّتْ بِهِ فَهُوَ لَهَا»

هر کدام از دنیا رفت یا از مالش دست کشید، این مال به دیگری تعلق می‌گیرد.

سنن ابن ماجه؛ اسم المؤلف: محمد بن يزيد أبو عبدالله القزويني الوفاة: ۲۷۵، دار النشر: دار الفكر -

بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ج ۲، ص ۹۰۹، باب ميراث الجدّة، ح ۲۷۲۴

این نحوه سوال از یک حکم شرعی است!! این صحابی که می‌خواهند مصدر تشریح برای ما باشند نمی‌داند، به صحابه مراجعه می‌کند، عمر هم می‌گوید یک سدس را بین خودتان تقسیم کنید!! این روایتی است که همه آقایان آوردند و تصحیح کردند.

«حاکم نیشابوری» گفته: «هذا حديث صحيح على شرط الشيخين!» و «ذهبی» هم می‌گوید این روایت صحیح است.

در نمونه دیگر «شعبی» از ابوبکر نقل می‌کند:

«سئل عن الكلالة»

بعد می گوید:

«الكلالة من لا ولد له ولا والد»

یک کسی از دنیا رفته نه فرزند دارد و پدر و مادر هم ندارد. البته «كلاله» تفسیرهای زیادی دارد که یکی از اینها را آورده است. از ابوبکر سوال کرد اگر چنان که یک كلاله‌ای از دنیا رفت چه کار کنیم؟

«فقال أقول فيها برأبي»

من آن چیزی که رأی خودم است می گویم

«فإن يكن صوابا فمن الله وإن يكن خطأ فمني ومن الشيطان والله ورسوله بريئان منه»

تفسیر القرآن العظيم؛ اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي أبو الفداء الوفاة: ٧٧٤ ، دار

النشر : دار الفكر - بيروت - ١٤٠١، ج ١، ص ٤٦١

اینجا باید ما بگوئیم:

(إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)

«ما از آن خدائیم؛ و به سوی او بازمی گردیم!»

سوره بقره (٢): آیه ١٥٦

این آقا می خواهد در مصدر تشریح با اهل بیت جایگزین بشود!! بنده عرض کردم نه به عنوان شیعه، به عنوان یک بی طرفی که تازه مسلمان شدیم می خواهیم احکام، عقائد، و مسائل اسلامی را فرا بگیریم، ببینیم دستورات

اسلام چیست؟ آن طرف می‌رویم می‌گویند مصدر تشریح صحابه هستند و باید از این‌ها بگیریم؛ این طرف می‌آییم می‌گویند اهل بیت.

در رابطه با امیرالمؤمنین ما گفتیم که حتی «عایشه» می‌گوید:

«أما أنه أعلم الناس بالسنة»

طبقات الفقهاء، اسم المؤلف: إبراهيم بن علي بن يوسف الشيرازي أبو إسحاق الوفاة: ٤٧٦، دار النشر: دار

القلم - بيروت، تحقيق: خليل الميس، ج ١، ص ٢٣

«علي أعلم أصحاب محمد بما أنزل على محمد»

شواهد التنزيل لقواعد التفضيل؛ تأليف: الحافظ الكبير عبيد الله بن أحمد المعروف بالحاكم الحسكاني؛

الحنفي النيسابوري، تحقيق وتعليق: الشيخ محمد باقر المحمودي؛ مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة

الثقافة والارشاد الاسلامي مجمع أحياء الثقافة الاسلامية، ١٤١١ هـ - ١٩٩٠ م، ج ١، ص ٤٧

عمر و ابوبکر هم به همین شکل و تمام بزرگان، موافق و مخالف اعتراف دارند که علی ابن ابیطالب «اعلم بكتاب

الله واعلم بسنة النبي» است. «نووی» می‌گوید ما داریم صحابه در موارد مختلف به علی مراجعه کردند ولی یک

مورد نداریم که علی به دیگران مراجعه کرده باشد؛ یعنی حتی دشمنان علی هم اعتراف دارند که امیرالمؤمنین

در هیچ مسئله‌ی به کسی مراجعه نکرده است!

پرسش:

اگر امیرالمؤمنین به پیغمبر مراجعه کرده باشد اشکالی دارد؟ چون در احادیث خودمان داریم که حضرت یک

نفر را پیش پیغمبر فرستاد سوال بکند که حکم فلان مسئله چیست؟

پاسخ:

در رابطه با آن قضیه، حضرت امیر خیلی از این کارها را برای آموزش دیگران انجام می‌دهند، در ثانی حضرت امیر از پیغمبر دارد سوال می‌کند نه از دیگر صحابه. امیرالمؤمنین می‌گوید پیغمبر اکرم برای من هزار باب از علم باز کرد که از هر بابی هم هزار باب باز شد، این‌که از پیغمبر سوال می‌کند علی هر چه دارد از پیغمبر دارد می‌گوید:

«أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبْدِ مُحَمَّدٍ»

الكافي (ط - الإسلامية)، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محقق / مصحح: غفاری علی

اکبر و آخوندی، محمد، ناشر: دار الکتب الاسلامیة، ج ۱، ص ۹۰، ح ۵

بحث سر این است که آیا امیرالمؤمنین به مردم و دیگر صحابه در احکام شرعی مراجعه کرده است؟ یک مورد به ما بگویند؛ حتی از «معاویه» سوال می‌کنند می‌گوید در این زمینه سراغ علی بروید. بعضی‌ها اعتراض می‌کنند که ما آمدیم از شما سوال کنیم نمی‌خواهیم سراغ علی برویم، عصبانی می‌شود شلاق را بر می‌دارد می‌گوید:

«علی اعلم الناس بالسنة»

حتی «معاویه» هم در مورد علی می‌گوید «اعلم الناس بالسنة» است. وقتی حضرت از دنیا رفت «معاویه» استرجاع کرد گفت امشب مردی مُرد که تاریخ مثل او را در علم و تقوا سراغ ندارد، مادری دیگر مثل علی نخواهد زایید!

پرسش:

آیا تکمیل علم امام بعد از امامتش است؟

پاسخ:

ما معتقد هستیم که این‌ها انواری بودند

« خَلَقَكُمُ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بَعْرَ شَيْءٍ مُخَدِّقِينَ »

من لا يحضره الفقيه؛ نویسنده: ابن بابویه، محمد بن علی، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم مصحح: غفاری، علی اکبر، ج ۲، ص ۶۱۳

آن‌جا یک نور بود.

«أَوْلْنَا مُحَمَّدًا وَ أَوْسَطْنَا مُحَمَّدًا وَ آخِرْنَا مُحَمَّدًا»

بحار الأنوارالجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بيروت)؛ نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی،

ناشر: دار إحياء التراث العربي، محقق / مصحح: جمعی از محققان، ج ۲۵، ۳۶۳

این‌ها یک نور بودند تقسیم شدند. من دوستان را توصیه می‌کنم به کتاب «مصباح الهدایه امام» مراجعه کنند، در اینترنت هم است امام روایتی از امام رضا نقل می‌کند، از جدش از امیرالمؤمنین از پیغمبر، بعد امام سی، چهل صفحه این روایت را توضیح می‌دهد یعنی چیزهای آن‌جا است که در هیچ روایت و کتابی شما نمی‌بینید که این شکلی تحلیل جانانه کرده باشد.

خدا روح این مرد را شاد هست شادتر، مقامش عالی است عالی‌تر کند، حرفی که دیگران در مقام امام و امامت نزدند، این بزرگوار آن‌جا زده است. محور بحثش هم روایت امام رضا (سلام الله علیه) است.

من هر وقت این کتاب را می‌خوانم عشقم به اهل بیت چند برابر می‌شود. امام یک تعبیری دارد که یادگاری برای

شما عزیزان باشد. امام خمینی در ذیل این عبارت روایت که؛

«وإنّ الملائكة لخدّامنا وخدّام محبّينا»

می گوید: فرمایش حضرت:

«شاهد علی ما ذکرنا من أنّ العالم بجمیع أجزائه وجزئیاته»

یعنی کل عالم

«من القوى العلامّة والعمّالة»

بعد مثال می زند که همه اینها:

«للولیّ الكامل. فبعض الملائكة من قواه العلامّة ، کجبرئیل ومن فی طبقتہ وبعضهم من العمّالة»

یعنی کارگران خدا هستند مثل:

«کعزرائیل ومن فی درجته، وکالملائكة السماویة والأرضیة المدبّرة»

یعنی همان؛

(فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا)

و آنها که امور را تدبیر می کنند!

سوره نازعات (۷۹): آیه ۵

«وخدمة الملائكة لمحبيهم أيضا بتصرفهم (ع) كخدمة بعض الأجزاء الإنسانيّة لبعض بتصرف النفس»

مصباح الهداية إلى الخلافة والولاية - السيد الخميني - ص ۷۷

یعنی تدبیر کل عالم که به دست ملائکه است، اینها آنچنان در اختیار امام هستند، عین آنچه که اعضای انسان در اختیار انسان است. گمان می‌کنم بهتر از این مثال نمی‌شود حرف زد؛ ایشان در صفحه بعد تعبیری دارد:

«لولا نحن، ما خلق الله آدم... لأنهم وسائط بين الحق والخلق، وروابط بين الحضرة الوحدة المحضة والكثرة التفصيلية. وفي هذه الفقرة بيان وساطتهم بحسب أصل الوجود»

که اینها واسطه اصل وجود بودند

«وكونهم مظهر الرحمة الرحمانية التي هي مفيض أصل الوجود بل بحسب مقام الولاية»

ایشان می‌گویند اهل بیت؛

«هم الرحمة الرحمانية بل هم الاسم الأعظم الذي كان «الرحمن الرحيم» تابعين له»

مصباح الهداية إلى الخلافة والولاية - السيد الخميني - ص ۷۸

یعنی این عبارت امام و همین چهار سطر ایشان، چهل روز شرح می‌خواهد.

«والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته»